

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

حدیث اخلاقی هفته

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در خطبه 21 نهج البلاغه می‌فرماید «فَإِنَّ الْغَايَةَ أَمَامَكُمْ وَإِنَّ وَرَاءَكُمْ السَّاعَةَ». راجع به کلمه غایت، وراء و ساعت بین شرح نهج البلاغه بحث واقع شده است.

معنای بدوی غایت این است که هر کس به سمت هدف و غایتی می‌رود یعنی این‌طور نیست که کسی غایت و هدفی نداشته باشد. معنا و ادعای دوم این است که مراد از غایت موت است. غایت این دنیا و نهایت ظاهری این دنیا موت است یعنی فَاِنَّ الموت امامکم. احتمال سوم جَنَّتْ، نار، جزا است که در بعضی از شروح نهج البلاغه ذکر شده است.

کسانی که غایت را به هدف معنا کرده‌اند، مراد از ساعت را ساعت موت می‌دانند. احتمال دیگر ساعات عمر و شبانه روز است که در بعضی از شروح هم آمده است. احتمال سوم در ساعت، قیامت است. بعضی احتمال دیگری دادند که مراد از ساعت برزخ باشد.

آقایان وراء به پشت سر معنا کرده‌اند لذا به حیث و بیث افتادند که اگر مراد از ساعت، ساعات عمر انسان یا قیامت یا مرگ و یا برزخ باشد همگی مربوط به آینده است لذا درصدد توجیه برآمدند.

در جلسه گذشته گفتیم وراء از الفاظ اضداد است یعنی هم به معنای پشت و هم به معنای جلو می‌آید. این تعبیر در لسان العرب و کتاب‌های دیگر لغت آمده است. در قرآن کریم و در داستان حضرت خضر و موسی که می‌فرماید «كَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا»^[1] یا در «مِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ»^[2]، وراء به معنا قدام استعمال شده است، لذا این‌جا کلمه وراء مسلماً به معنای قدام است. چه غایت به معنای لغوی و یا به معنای مرگ باشد امیرالمؤمنین می‌فرماید بالأخره دارید به سمت غایتی می‌روید و وراء قدام شما قیامت است.

«تحدوكم» یعنی قیامت هر آن انسان‌ها را به سوی خود می‌خواند. بعضی‌ها فاعل تحدوكم را مرگ گرفتند یعنی مرگ می‌خواند و در بعضی از روایات هم وارده شده ولی این‌جا مراد همان ساعت است.

بعد می‌فرماید «تَخَفَّفُوا تَلْحَقُوا» یعنی خودتان را سبک کنید تا محلق شوید. اکثر شارحین نهج البلاغه گفته‌اند متعلق تلحقوا سلف صالح است یعنی سبک‌بار شوید تا به افراد متقین از سلف صالح ملحق شوید. مثلاً ابن میثم بحرانی، می‌گوید تلحقوا برای رسیدن به درجات سابقین و ملازمه‌ای بین زهد و رسیدن به اتقیاء برقرار کرده است. این معنا فی نفسه خوب است یعنی انسان

الگویش را اتقیاء قرار بدهد تا به آن مقامات برسد پس باید بارش را از هر چیزی مانند جهل سبک کند. جاهل بارش سنگین است و علم انسان را سبکبار می‌کند. علم زدودن جهل از نفس است نفس انسان هر چه جاهل باشد انسان سنگین‌تر است. هر چه انسان علم را تزریق کند و در خودش قرار بدهد نفس او سبک‌تر می‌شود. این چیز عجیبی است که خاصیت علم این است که هر چه زیاد می‌شود انسان را سبک‌تر می‌کند. ببینید وقتی مطلبی را نمی‌دانید انسان گرفتار اضطراب و ناراحتی است ولی وقتی انسان می‌داند آرام و سبک می‌شود. انسان نفسش را از جهل تطهیر کند.

نمونه دیگر، سبک کردن از گناه است که نفس را آن‌چنان سنگین می‌کند که خود گناهکار به خوبی این را احساس می‌کند. انسان باید خود را از تعلقات دنیوی ولو گناه هم نباشد سبک کند. در جلسه گذشته عرض کردم که بیان این‌ها برای انسان آسان است ولی در مقام عمل واقعاً خیلی مشکل و حتی در حد امتناع است که انسان خود را از تعلقاتش سبک کند. مهمترین تعلق ما همین درس است، اگر امروز گفتند شما حق ندارید درس بگوئید، چه حالی به ما دست می‌دهد؟ آیا خیلی طبیعی برخورد می‌کنیم که خیلی خوب الحمدلله این وظیفه دیگر بر دوش ما نیست یا آدم به زمین و زمان بدگویی می‌کند.

گاهی اوقات من به بعضی از همین رفقا، در بعضی از امور مواجه می‌شوم می‌بینم چنین می‌کنند البته خودمان بدتر از آن‌ها هستیم. همه ما گرفتار خیلی از این تعلقات هستیم، اگر کم به ما توجه شود. خود ما که حاضر نیستیم سلام کنیم اگر دیر سلام کنند یا دیر جلوی پای ما برخیزند چه می‌کنیم؟! این‌ها گرفتاری‌هایی است که ما داریم. تعلق بازاری سود زیاد است و شبی که سود کمی گیرش می‌آید تا صبح خوابش نمی‌برد. تعلق ما این است که اگر یک روز که احترام‌مان نکنند خوابمان نمی‌برد، ما هم این‌طور گرفتار هستیم، ولی باید از خدا بخواهیم که مقدار باقی‌مانده از عمر از این تعلقات دور باشیم. واقعاً باید به مسئله تحفوا در زندگی‌مان تا می‌توانیم عمل کنیم.

مثلاً تا می‌توانیم قناعت کنیم. نکته‌ای در روایات وجود دارد؛ بین این‌که انسان خودش قناعت کند یا این‌که خانواده‌اش را در سختی قرار بدهد فرق وجود دارد. این در اسلام منهی است کسی که می‌تواند خانواده‌اش را در حد متوسطی اداره کند بگوید نه، باید نان خشک بخوری. از توفیقات یک مرد این است که آن‌چه دارد در درجه اول صرف برای خانواده‌اش کند ولی خودش تا می‌تواند قناعت و زهد داشته باشد. کم بخورد، کم بخوابد، کم بگوید، کم دل ببندد به دنیا. ما باید در خودمان این‌ها را پیاده کنیم. اگر در خودمان پیاده کنیم بچه‌های ما عملاً می‌پذیرند، ولی اگر پیاده نکردیم و دائم اشتیاق به این تعلقات داشتیم، آن‌ها جلوتر از ما و با سرعت بیشتری می‌روند.

به نظر من تعبیری که در شروح نهج البلاغه در مورد «تخففوا تلحقوا» آمده که تلحقوا بالصابرین درست نیست. تلحقوا بالساعة خیلی روان است. می‌گوید اگر می‌خواهی قیامت را ملاقات کنی سبک‌بار شو. از این سفر طولانی دنیا هر چه انسان با بار سبک برود به قیامت و قیامت را ملحق کند موفق است.

بعضی‌ها در مورد جمله بعد که می‌فرماید «فَإِنَّمَا يَنْتَظِرُ بِأَوَّلِكُمْ آخِرُكُمْ» گفتند کسانی که قبل از ما از دنیا رفتند منتظر آخرین ما هستند یعنی عده‌ای که از دنیا می‌روند منتظر می‌مانند که آخرین بیاید. شبیه تعبیری که در آیه شریفه دارد «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ»^[3] سوال است انتظار آنهایی که زودتر از دنیا رفتند نسبت به آنهایی که بعداً می‌خواهند بیایند در کجاست؟ آیا در عالم برزخ است؟ در این عبارت حضرت کاری به برزخ ندارد و مربوط به قیامت می‌گوید. بعضی به این نکته توجه داشتند و گفتند در قیامت خدای تبارک و تعالی آن‌هایی که اول از دنیا رفتند یا اول محشور می‌شوند را نگه می‌دارد تا دیگران هم بیایند و مجموعاً حسابرسی شود. پس یک احتمال مربوط به برزخ و یک احتمال مربوط به قیامت است.

احتمال سومی به ذهنم آمده و آن این‌که این جمله هم مربوط به خود قیامت باشد یعنی کنایه از این است که قیامت منتظر اولین

و آخرین شماسست. در روایات و تعابیر دیگر هم داریم آن‌ها منتظر آیندگان هستند گاهی اوقات در بعضی از روایات برزخ دارد که مثلاً یک کسی هست 50 سال پیش از دنیا رفته، بعد از این مدت یکی از دوستانش از دنیا می‌رود و آنجا ملاقاتش می‌کند و بعد او می‌گوید از فلانی چه خبر؟ می‌گوید فلانی ده سال پیش فوت شده، می‌گوید عجیب! پس معلوم می‌شود که او سقوط کرده، یعنی حتی خبرش هم به آن قبلی‌ها نمی‌دهند، اینقدر وضعش بد است که او دیگر اصلاً در یک جمع دیگری قرار می‌گیرد، اینهایی که امورشان نزدیک به هم هست و درست است، اینها امر را خبردار می‌شوند که چه کسی دیروز فوت شده و چه کسی یک سال پیش فوت شده، ولی می‌گوید وقتی سراغ می‌گیرد از فلان آدمی که زودتر از این یکی مُرده، می‌گوید ده سال زودتر از من مُرده، می‌گوید ما اینجا خبردار نشدیم یعنی خیلی وضعش بد بوده، اینها در روایات هست، در قیامت هم شاید شبیهش باشد. من به نظرم این جمله کنایه از اینست که إِنَّمَا يُنْتَظَرُ بِأَوْلَكُم و آخرکم یعنی همانطوری که در دنیا یک گروهی منتظر گروه دیگر هستند در آخرت قیامت منتظر اولین و آخرین شماسست، یعنی قیامت می‌گوید همه‌تان را می‌خواهم در من حاضر بشوید و در من جمع شوید، اولین و آخرین.

بهترین تعبیری که من در این شرح‌ها دیدم شرحی است که مربوط به آیت الله منتظری است، ایشان می‌فرماید اولین شما به انتظار آخرین شما نگاه داشته می‌شود، يُنْتَظَرُ بِأَوْلَكُم آخرکم. اولین شما به انتظار آخرین شما نگه داشته می‌شود. يُنْتَظَرُ به انتظار می‌مانند به اُولَکُم اولین شما آخرکم آخرین شما. بعد می‌گوید در قیامت آنها که همه رفته‌اند منتظرند تا آخری برسد، به حساب و کتاب آنان که اول رفتند رسیدگی نمی‌شود تا آخری برسد. این با حشر عمومی خیلی سازگاری ندارد یعنی وقتی ما می‌گوئیم روز قیامت روز حشری است که همگان با هم محشور می‌شوند اولین و آخرین نداریم! اولین و آخرین در عالم برزخ داریم، یک عده‌ای قبلاً رفتند و یک عده‌ای بعد می‌روند.

این تعبیر با عبارت از جهت ادبی سازگاری ندارد آخرکم نائب فاعل یُنْتَظَرُ می‌شود آخرین شما منتظر هستند برای اولین شما. يُنْتَظَرُ آخرکم یعنی آخر می‌شود منتظر، اول می‌شود منتظر، ولو بشود از جهت ادبی هم اینطور درست کرد ولی به نظر من این مربوط به خود قیامت است، این کاری به اول و آخر در افراد دنیا یا برزخ ندارد، يُنْتَظَرُ به اُولَکُم آخرکم یا می‌گفت به آخرکم اُولَکُم فرق نمی‌کند! یعنی مجموع منتظر است، قیامت منتظر اولین و آخرین است.

این جمله سید رضی هم گفته و چقدر راجع به این جمله تجلیل کرده. این جمله را واقعا نصب العین خودمان کنیم، همه‌اش را هم انجام بدهیم این تخففوا تلحقوا، واقعاً وِرد زبان ما بشود، واقعاً دنیا می‌خواهد به سمت آدم رو بیاورد، آدم بلا فاصله برای خودش این کلام امیرالمؤمنین را بخواند، تخففوا تلحقوا، انسان چیزی را از دست می‌دهد غم و غصه به سراغش می‌آید، تخففوا تلحقوا، اگر انسان این حال را برای خودش داشته باشد این بالاترین مقام زهد است، این عبادت‌ها برای اینست که ماه به اینها برسیم، این نمازها و این انکار و این اوراد برای اینست که ما خودمان را بسازیم و به این مقام برسیم.

مرحوم آقای سید احمد خوانساری قدس سره که واقعاً مرد عجیبی بوده و امام رضوان الله تعالی علیه تعبیر کردند او ما فوق عدالت و مادون عصمت است، ایشان می‌گویند یک خانمی داشت، مشکلاتی داشت با خود ایشان، اینکه می‌گویم مال زمان 50 سالگی ایشان است، مرحوم والد ما نقل می‌کردند که مرحوم آقای خوانساری می‌آمدند از همین محل ما به مسجد مس‌گرهای بازار می‌رفتند که نماز بخوانند، این خانم می‌رفت بین دو نماز در حضور مأمومین به ایشان اهانت می‌کرد، اما ایشان خم به ابرو نمی‌آورد، این خیلی مشکل است اصلاً چطور یک انسان اینقدر بر نفس خودش مسلط می‌شود که اگر ببایند این اهانت‌ها را به او بکنند، او هم از کسی که نزدیکترین فرد به انسان است، همسر انسان، ولی خم به ابرو نمی‌آورد.

من خواندم بعداً خواندم آقای به ایشان مراجعه کرده بود راجع به خانواده‌اش گله کرده بود و گفته بود می‌خواهم این را طلاقش بدهم، خیلی من را اذیت می‌کند، ایشان گفته بود من فقط یک نصیحت به تو می‌کنم و آن اینست که این کار را انجام نده، طلاق نده، بعد آن آقا هم طلاق داده بود بعد از مدتی به آقای خوانساری گفتند که فلانی این کار را کرده، گفت عجب مقام بزرگی را از

دست داد، این اگر صبر کرده بود خدا او را به چه مقاماتی می‌رساند، ولی از کَفَش رفت.

واقعاً خدا انسان را در آزمایش می‌گذارد، از اقبال دنیا یک جور آزمایش است، ادبار دنیا یک جور آزمایش است، فقر یک جور
آزمایش است، ثروت آزمایش بدتری است، سلامتی آزمایش است، مریضی آزمایش است، جوانی آزمایش است، پیری آزمایش
است، واقعاً باید خودمان را آماده کنیم و راهش همین تخفّفوا است که ان شاء الله خدا همه ما را به این مقام و منزلت برساند.
وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] □ كهف، 79.

[2] □ مومنون، 100.

[3] □ احزاب، 23.